

نقد آرا خاورشناسان درباره عصمت پیامبر ﷺ

حسن رضایی هفتادر*
علی برخورداري**
فاطمه سروی***

چکیده

عصمت پیامبر، همچون سایر مباحث کلامی و اعتقادی، با پیدایش علم کلام رونق بیشتری یافت و موشکافی‌های دقیق‌تری در آن انجام گرفت و فرق گوناگون کلامی، هر یک، در باب محدوده عصمت، نظرات مختلفی ارائه دادند. علاوه بر آیات قرآنی که تصریح به عصمت انبیا، به ویژه رسول گرامی اسلام ﷺ دارند، روایات و قضایای تاریخی بسیاری حاکی از اعتقاد مسلمانان اولیه اسلام به عصمت انبیا و اصل اعتقاد به آن می‌باشد. مستمسک نویسندگان مدخل‌های عصمت در دائرةالمعارف‌های قرآن و اسلام، از جمله سام شمعون، پول واکر و جفری روایاتی است که عصمت پیامبر را زیر سؤال می‌برد. در این پژوهش با استناد به ادله کلامی، عقلی، تاریخی و فلسفی ادعاهای مستشرقین در زمینه عصمت پیامبر اسلام ﷺ پاسخ داده می‌شود. علت استناد آنها به این روایات و ظواهر آیات ناشی از عدم تسلط آنها به علوم دینی و قواعد استنباط آموزه‌های اسلامی است. اطلاع ناقص از تاریخ‌نگاری اسلامی، قواعد تفسیری، اصول فلسفی و کلامی و فرهنگ اسلامی و قیاس آموزه‌های اسلامی با مسیحیت باعث سوء برداشت خاورشناسان شده است.

واژگان کلیدی

خاورشناسان، عصمت، پیامبر ﷺ، شرک، شمعون، واکر.

hrezaii@ut.ac.ir
barkhordari_ali@yahoo.com
fatima.sarwi@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۹۳/۱/۲۷

*. دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی.
**. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم.
***. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه قم.
تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۴

طرح مسئله

سفیران الهی و پیام‌آوران وحی، سنگین‌ترین مسئولیت‌ها را بر دوش دارند. یعنی مسئولیت هدایت، تربیت و پاک‌سازی انسان‌ها از تمام آلودگی‌های اخلاقی و نابسامانی‌ها. بنابراین باید از «تقوا» در بالاترین سطح برخوردار باشند، همان چیزی که ما آن را عصمت می‌نامیم. بدون این مقام، هرگز اهداف رسالت تأمین نخواهد شد و آموزه‌های وحیانی، وثاقت خود را از دست خواهند داد. فرد معصوم به‌مدد «تقوا» و «پاک‌دامنی» که در نفس و روان او راسخ و پابرجاست، عصبان و تجرّی را از خود طرد کرده و اعمالش از گناه و لغزش مصون می‌ماند. معصوم به‌خاطر تقوا و شناخت کامل از پیامد گناه و عظمت خالق، اقدام به انجام کار خلاف نمی‌کند، هرچند اگر بخواهد، می‌تواند مانند دیگران مبدأ خلاف و گناه باشد. عصمت، لطف و توفیق الهی است که صاحب آن به‌صورت اختیاری و خودخواسته از گناه و زشتی پرهیز می‌کند. (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۱۸۶)

برخی از مراتب عصمت، مثل عصمت در دریافت و ابلاغ وحی، تقریباً مورد پذیرش همه ادیان آسمانی مانند مسیحیت و یهودیت است. مثلاً در یهودیت «نبی دهان خداست و سخن او سخن خداست» (آشتیانی، ۱۳۶۴: ۳۲۹) آنها منشأ پاک‌انبیا را ناشی از زیرکی، چابکی، پاک‌ی، طهارت، پرهیزکاری، قدوسیت، تواضع و فروتنی، ترس از خطاکاری و پارسایی و دین‌داری می‌دانند، که پارسایی و دین‌داری، شخص را دارای روح‌القدس می‌کند. این همان نیرویی است که در ادیان یهودیت و مسیحیت، انبیا را از خطا و اشتباه محفوظ می‌دارد. گفته‌های آنها معصوم از خطاست، پس پیامبران نه در گفتار خطا می‌کنند و نه در نوشتن سخنان روح‌القدس. (یوسفیان، ۱۳۷۷: ۷۴ - ۷۳)

آیین مسیحیت، علاوه بر آنکه مسیح را، معصوم و بدون نقص می‌داند، عصمت نویسندگان کتاب مقدس را هم می‌پذیرد. (تیسن، ۱۳۸۵: ۲۰۵) یعنی هرچند در زندگی شخصی خودشان دچار عیب و نقص و اشتباهاتی بوده‌اند، اما در تعلیم کتاب مقدس، عیب و نقصی در آنها راه ندارد. خاورشناسان همانند مسلمانان دیدگاهی مبنی بر عصمت انبیا، به‌عنوان مسئله ضروری نبوت ندارند. آنها با بررسی متون قرآن و احادیث و نیز برداشت‌ها و مواجهه مفسران و متکلمان با این مسئله، درصدد فهم چگونگی شکل‌گیری و تکامل آموزه عصمت انبیا هستند. از این رو، پس از تبیین دیدگاه نویسندگان مدخل‌های عصمت در دایرةالمعارف‌های قرآن و اسلام، به برخی از نکات تأمل‌برانگیز عنوان شده در این منابع و نیز برخی ادعاهای مستشرقین در زمینه عصمت پیامبر اسلام ﷺ پرداخته می‌شود.

ابتکار معنا و واژه عصمت

پول واکر می‌گوید: «نه اصطلاح عصمت و نه مفهوم آن به‌معنای دقیق و درست در قرآن نیامده است، اما به‌نظر اکثر متکلمین، آموزه عصمت، آموزه‌ای مهم و سرنوشت‌ساز است. دلیل آن هم این است که اطمینان

حاصل شود پیامبران در ادعای دریافت وحی دروغ نمی‌گویند و متن و پیام را به‌طور کامل رسانده‌اند.»
(Walker, 2002: 2 / 506)

نقد و بررسی خاستگاه عصمت

فرایند شکل‌گیری معنا و معادل‌سازی واژه به این صورت است که اول معنا شکل می‌گیرد، سپس برای انتقال معنا و تفاهم، معانی بر واژه‌ها بار می‌شوند. مثلاً کودک اول معنای آب را درک می‌کند، سپس واژه را بر آن اطلاق می‌نماید. منطقاً درک معانی و وجود آنها لزوماً وابسته به واژه نیست؛ زیرا ما پیش از واژه، معنا را درک می‌کنیم. معنای عصمت نیز در قرآن کریم موجود است. بعداً با شکل‌گیری کلام اسلامی معادل آن واژه عصمت به کار رفت. بنابراین، درست است که واژه عصمت در قرآن به کار نرفته اما قرآن با بیان‌های گوناگونی، دامن انبیا را از هرگونه گناه و اشتباهی، پاک می‌شمارد. در ادامه به این آیات اشاره می‌شود:

الف) «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ...» (بقره / ۲۱۳) از این آیه به‌خوبی برمی‌آید که اگر پیامبر، در مقام دریافت وحی و یا ابلاغ آن معصوم نباشد، نه تنها رفع اختلاف نشده، بلکه خود عاملی در ایجاد اختلافات فکری و عملی خواهند بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۳۴) همچنین این آیه به‌طور صریح قضاوت میان مردم را، هدف برانگیختن پیامبران برمی‌شمرد. از طرف دیگر قضاوت فرع بر آن است که حق، بدون هیچ تغییری به‌دست قاضی برسد. نتیجه این قضاوت، همان هدایت مردم است: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ ...» (بقره / ۲۱۳) پس چون این هدایت به‌واسطه پیامبران صورت می‌پذیرد، آنان خود باید به‌طور کامل به حق دست یافته باشند، تا در این راه، راهنمای دیگران گردند و این با نفی هرگونه لغزش از آنان در حوزه دریافت و ابلاغ وحی تلازم روشن دارد. همه آیاتی که سخن از نزول کتاب دارند، یکی از وظایف پیامبران را تلاوت کتاب می‌دانند، لازمه تلاوت عصمت پیامبران است.

ب) «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم / ۳ - ۲): این آیات به‌روشنی، عصمت پیامبر ﷺ را در مقام تلقی و ابلاغ وحی می‌نمایاند. (رازی، ۱۴۰۸: ۱۸ / ۱۶۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۲۶۲ - ۲۶۱؛ طوسی، بی‌تا: ۹ / ۴۲۱؛ میبیدی، ۱۹۹۳: ۹ / ۳۵۵؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۸ / ۲۳۶ - ۲۳۳)

ج) «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ...» ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به اذن الهی از او اطاعت کنند. (نساء / ۶۴) اگر پیامبر در مقام تلقی و ابلاغ وحی معصوم نباشد، لازم می‌شود که اراده خدا به باطل تعلق گرفته باشد؛ زیرا پیامی که در آن تغییری صورت گرفته باشد، جز باطل نخواهد بود و حال آنکه خداوند جز حق، اراده‌ای ندارد. همچنین در این آیه اراده الهی به اطاعت مطلق انبیا تعلق گرفته است. اگر بپذیریم، پیامبری، در بیان احکام الهی مرتکب خطا و نسیان شود و چیزی را بیان کند که اراده خدا به آن تعلق نگرفته است، لازمه آن تناقض در اراده الهی خواهد بود.

پس ادعای پول واکر مخدوش است و متکلمان و فلاسفه شیعه، به استناد ادله عقلی و نقلی و شواهد تاریخی، اصل عصمت را استخراج کردند. باین حال در برخی روایات، واژه عصمت و مشتقات آن آمده است. از جمله: سلیم بن قیس می گوید: از امیرالمؤمنین شنیدم که می فرمود: «و ائمة امر بطاعة اولی الامر لائمه معصومون مطهرون لا یأمرون بمعصية.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵ / ۲۰۰)

به این دلیل [در قرآن کریم] به اطاعت از اولی الامر فرمان داده شده است که آنان معصوم و منزّه از آلودگی ها بوده، به معصیت فرمان نمی دهند.

تتبع در روایات نشان می دهد واژه های معادل و مرادف واژه معصوم نیز فراوان به کار رفته است. مانند واژه مخلص و تنزیه: «المزّه من کل دنس و خطئ» (همان: ۹۹ / ۱۷۸) و توفیق. امام صادق علیه السلام درباره رسول اکرم فرمود: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان مسدداً مؤقفاً مؤیداً بروح القدس لا یزلّ و لا یخطئ فی شئ مما یرسوس به الخلق.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۶۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله برخوردار از راهنمایی و توفیق الهی بود و مؤید به روح القدس، لغزش و خطایی در هر آنچه که به واسطه آنها، امور مردم را اداره می کرد، نداشت.

امام رضاء علیه السلام نیز می فرماید: «و هو معصوم مؤید مؤفق مسدّد، قدامن الخطایا و الذلل و العثار؛ امام معصوم است و برخوردار از تأییدات، توفیقات و راهنمایی های الهی و از هر خطا و لغزشی در امان است.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵ / ۱۲۸ - ۱۲۷؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۰۳)

به هر حال اعتقاد به عصمت پیامبر، از اصول مسلم و قطعی بوده که ائمه و مسلمانان روی آن اصرار داشته و در مجالس علمی از آن گفتگو کرده اند. روایات فوق، تنها تعداد اندکی از روایات فراوانی است که هر دو طایفه شیعه و سنی در کتب خود آورده اند، هر چند در استنباط معنای عصمت و گستره آن، از لحاظ علم و عمل و پیش از زمان مسئولیت و پس از آن و ... میان آنان اختلاف است.

دلایل قرآنی ارتکاب گناه توسط پیامبر

پول واکر مدعی است: در واقع، گناهان انبیا کم و بیش بدون هیچ محدودیتی در قرآن و حدیث، تأیید شده، البته در صورتی که مفهوم ظاهری آنها برداشت شود. مسلمانان آغازین صدر اسلام نیز آشکارا همین را قائل بودند. بعدها شیعیان، برای اثبات ولایت و حجیت مطلق ائمه علیهم السلام آموزه عصمت را توسعه دادند و با استدلال به آن، ائمه خود را معصوم و مصون از خطا و گناه دانستند. یکی از متکلمین متقدم شیعه معتقد بود که ائمه می باید معصوم و خطاناپذیر باشند، برخلاف شخص پیامبر که احتمال درجه ای از گناه برایش وجود دارد، همان گونه که قرآن به آن اذعان کرده است. در مورد لغزش احتمالی پیامبر، خداوند می توانست بلافاصله اقدامات اصلاحی را از طریق وحی انجام دهد؛ زیرا مداوم با او در ارتباط است. اما در مورد ائمه که تنها از هدایت عامه الهی و نه هدایت خاصه او بهره مندند، به هیچ وجه احتمال ارتکاب هرگونه خطا و اشتباهی نباید وجود داشته

باشد. با این وجود، باورداشت پسین جریان غالب شیعه بر این قرار گرفت که پیامبران نیز مصون از خطا و گناهند. (Walker, 2002: 2 / 506; Juynboll, 2002: 2 / 382-392)

سام شمعون، پیامبر را با ابراهیم مقایسه می‌کند: «این دقیقاً همانند گزارشی است که قرآن درباره ابراهیم ﷺ می‌دهد: او ابتدا ماه و خورشید را می‌پرستید، قبل از آنکه به بیهودگی چنین پرستشی پی ببرد،^۱ پس دلیلی وجود ندارد که بگوییم [حضرت] محمد ﷺ نیز چنین تغییر تدریجی نداشته است.» (Shamoun, 2013: 2; Rubin, 2003: 3 / 443-444)

نقد و بررسی

از شیوه‌های هنری و غیرمستقیم انتقال پیام، عینت دادن به پیام، در قالبی است که مخاطب آن را پذیرفته است. با این شیوه، اولاً مخاطب قدرت انتخاب دارد (احترام به اندیشه مخاطب)، ثانیاً اندیشه ناصواب از مخاطب فاصله گرفته و در وجود دیگری عینیت می‌یابد. بنابراین، مخاطب پیام، راحت‌تر می‌تواند در مورد آن داوری و عیب‌یابی کند. این بهترین شیوه برخورد با یک عقیده باطل است. با تدبیر در آیات قرآن، به‌خوبی روشن می‌شود که ابراهیم ﷺ این سخنان را در مقام ارشاد و هدایت قومش بیان نموده است، نه برای رفع شک و تردید خود. یعنی برای آنکه به‌طور واضح و آشکار، بطلان عقیده آنان را برایشان اثبات کند، خویش را به‌منزله یکی از آنها قرار داده، خدایان و ارباب آنها را ربّ و صاحب اختیار خود فرض کرده است، سپس عدم لیاقت و شایستگی آنها را برای ربوبیت، بیان می‌نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۷۷ - ۱۷۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۵۰۲ - ۵۰۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴؛ قاری، بی‌تا: ۲ / ۲۰۳)

حضرت ابراهیم ﷺ با مشاهده غروب ستاره، خورشید و ماه می‌گوید: آنها صلاحیت «رب» بودن را ندارند. آیا ابراهیم نمی‌دانست ماه و خورشید، غروب خواهند کرد؟ آیا این نقش‌بازی توجیهی غیر از این دارد که هرچه بیشتر ناعقلانی بودن عقاید باطل را به تصویر بکشد؟ «هم‌صدایی اولیه ابراهیم، در این فرضیه با آنها، بهترین راه برای ابطال نظرات مخالفان و درعین‌حال عدم تحریک حس لجاجت آنها بوده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷ / ۱۱۶)

سام شمعون با استناد به ظاهر آیه ۷ سوره ضحی،^۲ معتقد است پیامبر ﷺ قبل از نبوت، بت‌پرست بود. این آیه نمی‌گوید، خداوند حضرت محمد را پیش از این بر مسیر هدایت یافت و یا او را از گمراهی، حتی قبل از نبوت محافظت کرده است. این آیه به‌وضوح، بیان می‌کند که محمد گمراه بود و سپس خدا او را هدایت کرد.

۱. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. (انعام / ۷۸ - ۷۶)

۲. وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ.

واژه عربی «ضالاً» و مشتقات آن در قرآن در مورد افرادی است که از دین حق پیروی نمی‌کنند و یا بت‌ها و خدایان دروغین را می‌پرستند و از حقیقت روی گردانند. (Shamoun, 2013: 8) او می‌گوید این سوره شاهدهی بر تناقض دیدگاه مسلمانان است. آنها عموماً یتیم و فقیر بودن محمد را انکار نمی‌کنند. اصل هماهنگی و عدم تناقض ايجاب می‌کند که اگر یک مسلمان، اعتقاد به فقیر و یتیم بودن [حضرت] محمد ﷺ دارد، پس باید اعتقاد به گمراه بودن او نیز داشته باشد؛ زیرا همین متن می‌گوید که او گمراه بود. (Ibid: 12)

نویسنده با نقل دیدگاه «ای. اف. پیتر» اسلام‌شناس، دیدگاه خود را تأیید می‌کند. پیتر بر این باور است که: «بی‌شک واژه «ضل» به معنای بهت، حیرت و آشفتگی نیست، بلکه به این معناست که [حضرت] محمد ﷺ در همان اعمال و عبادات فرقه‌ای غرق بود که قریش بعد از ارسال هدایت از سوی خدا، بر آن اصرار داشتند.» (Ibid: 11) در نقد این ادعا باید گفت: هیچ‌یک از مفسرین به ظاهر آیه استناد نکرده‌اند؛ زیرا متکلمان و فیلسوفان مسلمان، معتقدند دین اسلام یک مکتب و یک نظام است. بنابراین، باید تمام اجزای این نظام با هم، هماهنگ و همخوان باشد. اگر یک آموزه متناقض در اصول دین پیدا شود کلیت و نظام دین مخدوش می‌شود. این اصل راهبردی را اکثر مفسرین قبول دارند و تفاسیرشان مبتنی بر آن است. به‌خاطر همین هیچ مفسری برداشت ظاهری آقای شمعون را نقل نکرده‌اند، از جمله:

الف) ای پیامبر، قبل از رسالت بر تو وحی نازل نمی‌شد و از این رو به شرایع، از طریق ارتباط مستقیم با منبع وحی، گمراه بودی و سپس از این نعمت برخوردار شدی. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۷۶۸؛ طبرسی، ۱۳۷۳: ۱۰ / ۷۶۶؛ رازی، ۱۴۰۸: ۱۱۲)

ب) مراغی در ذیل آیه ۹۳ سوره ضحی می‌گوید:

پیامبر ﷺ قبل از نبوت به گمراهی قوم خویش واقف بود و از طرف دیگر با بررسی احوال یهودیان و مسیحیان به این نتیجه رسیده بود که آنان هم، در گمراهی و ضلالت کمتر از قریش نیستند و از راه حق و شریعت ابراهیمی منحرف شده‌اند. پیامبر از عقاید، آداب و رسوم انحرافی و خرافی رنج می‌برد و مشاهده خون‌ریزی‌ها و ناامنی‌ها سخت آزارش می‌داد، از این رو پیوسته در فکر چگونگی هدایت و ارشاد قوم خویش بود، تا اینکه خدا راه هدایت و ارشاد مردم را به او نشان داد. (مراغی، ۱۳۶۵: ۳۰ / ۱۸۶ - ۱۸۵)

ج) ضلالت به معنای گمراهی است، اما در حق پیامبر ﷺ به این معناست که هر انسانی، حتی پیامبر خدا، با قطع نظر از هدایت الهی در ضلالت و گمراهی است. اگر هدایت الهی نباشد، خود نمی‌تواند از ضلالت نجات یابد. همه انسان‌ها در اصل وجود خود، عین نیاز و وابستگی به ذات الهی‌اند. بنابراین، می‌توان پیامبری را که حتی یک لحظه از عمر خود را در ضلالت سپری نکرده است، مورد خطاب قرار داده و در مقام امتنان گفت: اگر هدایت الهی نبود، تو گمراه بودی؟ (یوسفیان، ۱۳۷۷: ۹۶)

د) به ادعای فخر رازی همه مفسران اهل سنت نیز معنی گمراهی و کفر را برای آیه «ضالاً فهدی» پذیرفته اند. فخر رازی در تفسیر این آیه می‌گوید: اولاً قبل و بعد آیه اشاره به دوران کودکی و جوانی پیامبر ﷺ دارد که در آن دوران کراهِ گم شد و جانش به خطر افتاد. یکبار بعد از پایان دوران شیرخواری، «حلیمه سعدیه» او را به مکه آورد تا به عبدالمطلب بدهد، در میانه راه گم شد و بار دوم در دره‌های مکه آنگاه که در حمایت عبدالمطلب بود و مرتبه سوم در آن هنگام که با ابوطالب در قافله‌ای به سوی شام می‌رفت و در یک شب تاریک گم شد. خداوند در تمام این موارد، او را هدایت فرمود. شاهد این تفسیر آیه قبل است که اشاره به مسئله یتیمی پیامبر ﷺ و آیه بعد، به فقر مادی آن حضرت اشاره دارد. «ضلالت» و «هدایتی» که در وسط این دو واقع شده نیز همان هدایت و ضلالت مادی و جسمانی است. در غیر این صورت، قرار گرفتن هدایت معنوی در میان این دو امر مادی، چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. ثانیاً منظور از ضلالت و هدایت، همان ناآگاهی نسبت به اسرار نبوت و قوانین اسلام و معارف قرآن است، یعنی تو هرگز، از این امور آگاه نبودی، خدا بود که این نور را در قلب تو افکند، تا به وسیله آن، انسان‌ها را هدایت کنی. شاهد این سخن آیه ۵۲ سوره شوری است: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا؛ تو نه کتاب (قرآن) را می‌دانستی نه ایمان را، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانش را بخواهیم هدایت می‌کنیم.» (رازی، ۱۴۰۸: ۳۱ / ۱۹۷)

ه) ممکن است منظور از «ضال» در اینجا «ناشناخته بودن» در میان قوم خویش باشد. امام رضا ﷺ فرمود: «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ اِي ضَالَّةً فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فَضَلَّكَ فَهَدَاهُمْ اَلْيَك» خدا تو را گم‌شده در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی‌دانستند و او آنان را به سوی تو هدایت کرد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۷۶۷) همین معنا به تعبیر دیگر در تفسیر نورالثقلین از عیون اخبارالرضا آمده است. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵ / ۵۹۶) اطلاق واژه «ضال» و «ضالَّة» بر این معنی معمول است، چنانکه در حدیث آمده است: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ دانش گم‌شده مؤمن است.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۰)

این ادعای شمعون نیز که مسلمانان یتیم و فقیر را به همان معنای ظاهری می‌گیرند، پس باید ضال را نیز به همان ظاهری بگیرند، با احادیثی از ائمه نقض می‌شود امام رضا ﷺ فرمود: در آیه «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ» مراد این است که تو تنها فردی بود که نظیر و مانند نداشتی (از اینجا است که دُرّ یکتا را یتیم می‌خوانند، لذا مردم در پناه تو جا گرفتند) و تو سرپرست آنان شدی. «وَجَدَكَ ضَالًّا»؛ یعنی در میان مردم ناشناخته بودی و فضل تو را نمی‌دانستند و حق تعالی مردم را به سوی تو راهنمایی کرد و تو را دریافتند و ادراک کردند. «وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ»؛ یعنی مردم از دانش و علم بی‌بهره بودند، فرهنگ جاهلی همه وجودشان را فرا گرفته بود و ابرهای تاریک، سایه سنگین خود را بر جامعه آنان فرو افکنده بود. در این حال خدا به وسیله تو، علم و دانش را بر جامعه پرتوافکن کرد و خواسته‌های تو را در حق آنان به هدف اجابت رساند و از جهل و بربریت نجات داد.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۷۶۷)

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «لم یجدک یتیماً فأوی الیتیم الذی لا مثل له و لذلک سمیت الدرّة، الیتیمه لئنه لا مثل لها، فأوی: ای فأوی الیک الناس.» تو تنها فردی بودی که نظیر و مانند نداشتی؛ لذا مردم در پناه تو جا گرفتند و تو سرپرست آنان شدی. (که به خاطر این معنای یتیم) به دُر نیز یتیم می گویند.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶ / ۱۴۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۳ / ۲۷۸)

نتیجه آنکه این آیه هیچ دلالتی بر شرک پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت ندارد و واژه «ضالالت» به هیچ وجه شرک یا گناه دیگری را برای حضرت صلی الله علیه و آله اثبات نمی کند. به نظر می رسد این گونه شبهات ناشی از عدم تسلط به منابع کلامی و تفسیری است.

پول واکر معتقد است: «کم و بیش تمام مسلمانان، شرک و بت پرستی پیامبر را رد می کند، گناهی که به گفته خود قرآن، هرگز خدا آن را نمی بخشد، ولی در ارتباط با گناهان و لغزش های کوچک تر و کم اهمیت تر (صغائر)، ارجاعات و اشارات صریح قرآن مشکلاتی را موجب شده است. (فتح / ۲) اگر این اشارات را با تفسیر ظاهری و تحت اللفظی بپذیریم، به این معنا خواهد بود که دست کم برخی از پیامبران، پیش از انتصاب و آغاز مأموریت شان، مرتکب گناه شده اند.» (Walker, 2002: 2 / 506)

دلایل تاریخی ارتکاب گناه توسط پیامبر

به نظر مادلونگ: «اگرچه برای کوچک و حداقل نشان دادن نقص و کاستی های پیامبر و به خصوص انکار پرستش بت ها از سوی ایشان، گرایش ناهماهنگ و ناهمسازی وجود داشت، اما در اوایل اسلام، اشتباهات و خطاهای اخلاقی [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله آزادانه تر ذکر می شد ... مفهوم عصمت و اصطلاح آن در قرآن و نیز در مجموعه حدیثی اصیل سنی نیامده است. نخستین بار شیعه امامیه، حداقل از نیمه نخست قرن دوم هجری، این اصطلاح را به کار برد؛ زیرا شیعه معتقد است: امام به عنوان رهبر و آموزگار منصوب، باید از خطا و گناه مصون باشد. این اعتقاد به عنوان اعتقاد و باورداشت اساسی [و] همیشگی شیعه پابرجا بوده است. درحالی که هشام بن حکم، متکلم نخست امامیه، این مصونیت را به ائمه منحصر و محدود می کند و معتقد است که انبیا ممکن است از فرامین الهی سرپیچی کنند و آن وقت از طریق وحی تنقید و تصحیح شوند. اما عقیده و باورداشت پسین امامیه، همواره انتساب یکسان این ویژگی، هم به انبیا و هم به ائمه بوده است. محدوده و گستره عصمت نیز به تدریج بسط و گسترش یافت.» (Madelung, 1997: 4 / 182)

نقد و بررسی

عقلاً عصمت لازمه ادعای نبوت است، (حلی، ۱۴۱۶: ۳۵۰) و مسلمانان از ابتدای رسالت پیامبر به این پیش فرض اعتقاد راسخ داشتند. به همین دلیل از عمق وجود، ولایت پیامبر را پذیرفتند؛ ولایت به معنای حق تصرف حتی در جان و مال.

نمونه‌های تاریخی

۱. در جنگ بدر هنگامی که سپاه مشرکین برای دفاع از کاروان تجاری، مکه را به سوی مدینه ترک کردند، پیامبر ﷺ موضوع جنگ را با مسلمانان به مشورت گذاشت: «اشيروا لي؛ نظرات خویش را در این باره بیان کنید». مقدار گفت: «وقد آمنا بک و صدقناک و شهدنا ان ما جئت به حق من عند الله و الله لو امرتنا ان نخوض جمر الغضا و شوک الهراس، لخصناه معک؛ ما به تو ایمان آورده و تصدیقت می‌کنیم و گواهی می‌دهیم که آنچه تو می‌گویی همه، حق و از جانب خداست. به خدا قسم! اگر فرمان دهی که در آتش فرو رویم، همراه با تو چنین خواهیم کرد.» (عاملی، ۱۴۰۳: ۳ / ۱۷۴) سخنان مقدار، پیامبر ﷺ را خشنود کرد، ولی مانع از ادامه مشورت پیامبر ﷺ نشد، از این رو تکرار کردند: «اشيروا لي» در این هنگام سعد بن معاذ که از بزرگان انصار بود، برخاست و عرض کرد: «بای انت و امی یا رسول الله! انا قد آمنا بک و صدقناک و شهدنا ان ما جئت به حق من عند الله، فمرنا بما شئت و خذ من اموالنا بما شئت و اترک منه ما شئت ... والله لو امرتنا ان نخوض هذا البحر لخصناه معک؛ یا رسول الله ﷺ پدر و مادرم فدای تو باد ما به تو ایمان داریم و تصدیقت می‌کنیم، گواهی می‌دهیم که آنچه تو می‌گویی همه، حق و از جانب خداست. پس به هرچه که می‌خواهی فرمان بده، هر آنچه دوست داری از اموال ما بگیر و هر اندازه که مایلی باقی بگذار ... به خدا سوگند! اگر دستور دهی تا به دریا زنیم، سرپیچی نخواهیم کرد.» (همان، ص ۱۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹ / ۲۴۸)

علت شادمانی حضرت ﷺ نهایت تسلیم و انقیاد اصحاب در برابر رسول الله ﷺ بود. (یوسفیان، ۱۳۷۷: ۷۸) این نحوه تسلیم و انقیاد مطلق به این دلیل بود که هیچ‌گونه خطا و اشتباهی را در آن حضرت، احتمال نمی‌دادند، والا هیچ عقل سلیمی به انسان اجازه نمی‌دهد که عنان اختیار خویش را به دست کسی بسپارد که احتمال خطا و اشتباه در او هست و یا گمان رود تصمیمات او، مطابق مصلحت نباشد. این اعتماد و اعتقاد جازم بدون دلیل نیست: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» (نجم / ۴ - ۳)

۲. پیامبر ﷺ از سواء بن قیس محاربی، اسبی را خریداری کردند، اما پس از چندی، او این معامله را انکار کرد. خزیمه بن ثابت انصاری، با وجود اینکه در هنگام معامله حضور نداشت، به نفع رسول الله ﷺ شهادت داد. پیامبر ﷺ به خزیمه فرمودند: «بر چه اساس شهادت دادی، حال آنکه، به هنگام انجام معامله با ما نبودی؟» او پاسخ داد: «یا رسول الله ﷺ انا اصدقک بخبر السماء و لا اصدقک بما تقول؟؛ ای رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی تصدیق می‌کنم، چگونه در مورد غیر آن تصدیق نکنم؟» (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۴ / ۲۸۰ - ۲۷۹؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۱ / ۵۰۱؛ ابن ابی داود سجستانی، ۲۰۰۴: ۹) معلوم است که اعتقاد به عصمت پیامبر ﷺ، حتی در مسائل عادی، برای اصحاب حضرت رسول ﷺ، امری مسلم بوده است.

۳. در جریان صلح حدیبیه وقتی پیامبر اکرم ﷺ تصمیم به انعقاد قرارداد صلح با مشرکان گرفتند، عمر بن خطاب به ابابکر گفت: مگر نه این است که ما مسلمانیم و آنها مشرک؟ پس چرا باید چنین پستی و ذلتی

را در دین خویش بپذیریم؟ ابابکر در جواب گفت: «انه رسول الله ﷺ و لیس یعصی ربّه؛ یقیناً او رسول خداست و هرگز خدای خود را نافرمانی نمی‌کند.» (حلبی، بی تا: ۳ / ۱۹) نظیر همین گفتگو بین عمر و رسول خدا ﷺ واقع شد و پیامبر در پاسخ فرمودند: «انا عبد الله و رسوله لن اخاف امره و لن یضیعنی؛ من بنده خدا و رسول او هستم و هیچ‌گاه سرپیچی از فرمان او نمی‌کنم و او هم هرگز مرا خوار نمی‌سازد.» (طبری، ۱۴۰۹: ۲ / ۱۳۴) از این جریان به‌خوبی رواج اعتقاد به عصمت پیامبر ﷺ در بین مسلمین صدر اسلام مشاهده می‌شود. زیرا اولاً از نحوه گفتگوی عمر بن خطاب با ابابکر فهمیده می‌شود که ایشان بین نبوت و عصمت، انفکاک می‌نمی‌دید؛ ثانیاً ابابکر نیز در پاسخ عمر، بر عصمت پیامبر ﷺ تأکید می‌کند.

۴. پس از جنگ حنین، پیامبر ﷺ تمامی غنائم این جنگ را، بین قریش تقسیم کردند و سهم زیادی برای تألیف قلوب مشرکانی مانند ابوسفیان در نظر گرفتند. این مسئله باعث شگفتی و ناراحتی برخی از انصار شد. پیامبر ﷺ دلایل خود را فرمودند. بزرگان انصار از گفته خود پشیمان شدند و گفتند: «هرچه که خدا و رسولش بفرمایند، ما بدان راضی هستیم. (نه تنها غنائم جنگی بلکه) همه اموال ما را هم اگر بخواهی، می‌توانی بین قوم خودت تقسیم کنی.» (مفید، ۱۳۹۹: ۶۷)

این جریان به‌خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد عصمت پیامبر ﷺ برای اصحاب مسلم بود، به‌نحوی که حاضر بودند تمامی اموال خود را در اختیار آن حضرت قرار دهند، تا هرگونه که می‌خواهد در آنها تصرف کند. البته روشن است که اصحاب پیامبر ﷺ از نظر معرفت و درجه و شناخت نسبت به مقام و منزلت آن حضرت، در یک سطح نبودند، از این رو ممکن بود عده‌ای ناآگاهانه، به عملکرد حضرت ﷺ اعتراض کنند.

در همین جریان، فردی به نام ذی‌الخویصره به پیامبر ﷺ اعتراض می‌کند که چرا او در تقسیم غنائم، عدالت را رعایت نکرده است. پیامبر در پاسخ می‌فرماید: «ویلک ان لم یکن العدل عندی فعند من یکون؟؛ وای بر تو اگر عدالت را نزد من نتوان یافت، کجا می‌توان سراغی از آن گرفت؟» (سبحانی، بی تا: ۱ / ۲۱۷؛ شهرستانی، ۱۹۶۷: ۱ / ۲۱؛ ابن کثیر، ۱۹۳۲: ۴ / ۴۱۶)

عکس‌العمل صحابه پیامبر ﷺ در مقابل اعتراض ذی‌الخویصره قابل توجه است. آنها به‌قدری از این سخن به خشم آمدند که اجازه قتل او را از پیامبر خواستند، اما حضرت اجازه نداد. بی‌شک، علت خشم اصحاب این بود که اعتراض به عملکرد پیامبر، اعتراض به عصمت آن حضرت و مساوی با انکار اصل رسالت و نبوت است و مرتکب آن، مستحق مرگ، و الاً اگر اعتقاد به عصمت پیامبر ﷺ از اصول اساسی دین نبود، این‌گونه برخوردی با ذی‌الخویصره به نظر خردمندانه نمی‌رسد.

۵. پس از رحلت پیامبر ﷺ ابابکر در خطبه‌ای گفت: «رسول خدا از دنیا رحلت کرد، درحالی که حق هیچ‌کس برعهده او نبود، چراکه آن حضرت معصوم از خطا بود. بنابراین آنچه از او انتظار داشتید، از من توقع نداشته باشید.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۰ / ۲۳۸؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۷: ۱۷ / ۱۵۹)

ادعای تحریف ابن هشام

سام شمعون در مورد تحریف حقایق تاریخی عصمت پیامبر می‌گوید: «شواهدی وجود دارد که مسلمانان اصیل و سنتی، روایاتی که نمودی منفی و معکوس از [حضرت] محمد ﷺ را نشان می‌دهد، دست‌کاری کردند. برای نمونه می‌توان ابن هشام، ویراستار کتاب محمد بن اسحاق (متوفای ۱۵۰ یا ۱۵۳ هـ) درباره زندگی‌نامه [حضرت] محمد ﷺ، سیرت رسول الله، را نام برد. (shamoun, 2013: 4) زیرا به‌گفته مویر جملات موهنی که ابن هشام در مقدمه کتابش از آنها یاد می‌کند، در هیچ کجا یافت نمی‌شوند.» (Muir, 1861: 1 / xx)

شمعون می‌گوید: «مطمئناً ابن هشام تمایلی به گفتن تمام حقیقت نداشت. زیرا در نسخه ویراسته ابن هشام هیچ داستان نامطلوبی، درباره [حضرت] محمد ﷺ نیست تقویت می‌شود. اقرار ابن هشام مبنی بر حذف بخش‌هایی از سیره ابن اسحاق تأیید این مدعاست.» (Shamoun, 2013: 4)

شمعون ادعای نجاری را مبنی بر گزینش یک درصد از ۶۰۰۰۰۰ یا ۳۰۰۰۰۰ احادیث جمع‌آوری شده‌اش را دلیلی بر صحت ادعایش می‌آورد. (Ibid: 5)

نقد و بررسی

روش ابن هشام در تهذیب سیره ابن اسحاق این‌گونه بوده است که: وی در ابتدا نسب پیامبر ﷺ را تا اسماعیل به دنبال هم آورده، و دیگر فرزندان اسماعیل را برای اختصار حذف کرده است. سپس به سیره پرداخته و بعضی از گفته‌های ابن اسحاق را به قصد اختصار حذف کرده، مانند مواردی که سخنی از پیامبر ﷺ مطرح نشده و یا آیه‌ای از قرآن درباره آن نازل نشده و در این کتاب، دلیل یا تفسیر یا شاهدی درباره آن نیامده است. همچنین اشعاری که شاعر آن مجهول بوده و اموری که سخن گفتن درباره آنها زشت است و سبب آزرده خاطر شدن بعضی از افراد می‌شود حذف شده است. (ابن هشام، ۱۴۰۹: ۱ / ۴)

اگر در روایات حذف‌شده دقت کنیم، می‌بینیم که ابن هشام روایات مربوط به زندگی قبل از بعثت پیامبر ﷺ را حذف کرده است. از جمله آنها، روایت محمد بن عبدالله بن قیس بن محزمه، از حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب از پدرش از جدش ابی بن ابی طالب است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «در تمام جاهلیت به‌جز دو شب، به هیچ‌یک از چیزهایی که اهل جاهلیت به آن سرگرم بودند توجه نکردم، که در آن دو شب نیز خدای عزوجل مرا مصون نگاه داشت.» سپس به گفتارش ادامه می‌دهد که آن دو نیز از لهُو به دور بود و آن حضور در مهمانی عروسی بود. (همان: ۸ - ۷)

از دیگر روایاتی که شمعون به آن اشاره کرده، دو روایت است که در آنها پیامبر ﷺ زید بن عمر بن نفیل را - که از حنیفان بود - به غذا دعوت کرد. زید بهانه آورد که گوشت قربانی بت‌ها را نمی‌خورد و به بت‌ها حمله کرد که نفع و زیانی نمی‌رسانند. رسول خدا ﷺ نیز بعد از آن، گوشت قربانی بت‌ها را نخورد و هرگز

بت‌ها را مسح نکرد. از دو روایت یکی با «فحدثت» آغاز می‌شود و دیگری را یونس، از مسعود از فضیل بن هشام از پدرش روایت کرده است. (همان: ۲۶)

هر دو روایت مربوط به دوره‌ای است که اطلاعات ما از آن کم است و آنها با دو روایت که درباره شبانی پیامبر ﷺ می‌باشد، مجموعه‌ای از روایات خاص درباره پیامبر ﷺ در دوره قبل از بعثت را تشکیل می‌دهند که ابن هشام نیاورده است. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۷۹) به‌هرحال آنچه می‌توان گفت آن است که بخشی از اخبار مربوط به زندگی پیش از بعثت رسول خدا، به‌رغم آنکه اندک و محدود است، با قصه‌ها آمیخته شده و مطالب اسطوره‌ای گوناگونی در آن راه یافته است، به‌طوری که به‌دست‌دادن تصویر دقیقی از زندگی واقعی پیش از بعثت آن حضرت را دشوار می‌سازد. مشخص نبودن اسناد برخی روایات مربوط به زندگی پیش از بعثت ایشان مانند: سند «یزعمون» (پنداشته‌اند) (ابن هشام، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۰۱)، «فیما یحدث الناس» (آنچه مردم می‌گویند) «والله اعلم» (خدا بهتر می‌داند) (همان: ۱۰۳) و «یا بعضی از اهل علم گفته‌اند» (همان: ۱۶، ۳۳، ۵۰، ۵۶ و ۹۹) دستیابی به آگاهی‌های دقیق تاریخی از زندگانی پیش از بعثت را دشوار می‌کند.

از عبارات کتاب ابن اسحاق نیز استنباط می‌شود که او می‌کوشید به تمام منابع تاریخی مراجعه کند و همه کسانی را که از گذشته اطلاعاتی دارند، روایات ایشان را ثبت کند. او در این کار، سعی داشت که تا حد ممکن از افراد شناخته‌شده و معتبر روایت کند، اما علاقه او به «جامعیت» و «کثرت» اطلاعات او را به قبول هر خبر و روایت و ضبط و نقل آن وادار کرد. اصولاً عصر ابن اسحاق، عصر اولیه تدوین بود و هنوز بررسی و تحقیق شروع نشده بود و حدود یک قرن بعد، این عصر شروع شد. در عصر تدوین که بعد از صد سال جلوگیری از نقل و کتابت حدیث و خبر، شروع شده بود، شور و شوق و علاقه‌ای وافر به حفظ کلیه منقولات وجود داشت و محدثان و مورخان و اخباریان به ضوابطی که بعدها با دقت بیشتر مراعات می‌شد، کمتر پایبند بودند. مشکل دیگر، حضور فراوان داستان‌سرایان در تمام یا بیشتر عرصه‌های دینی بود. تفسیر، تاریخ و اعتقادات، وعظ و اندرز بود. اینان که اعتقادات، تفسیر و تاریخ و وعظ دینی را با داستان‌های پرجاذبه و هیجان‌انگیز و جعلی، یا برگرفته از قصص دینی یهودیان و مسیحیان مخلوط می‌کردند، قرن‌ها بر جامعه اسلامی، حکومت نامرئی داشتند و اطلاعات مردم را مطابق اهواء و آراء حکام و یا طبق اصول اسلام رسمی دولتی شکل می‌بخشیدند. (جاودان، ۱۳۷۰: ۱۹ - ۱۸) اشکالات شمعون در این بخش، ناشی از عدم اشراف او به منابع تاریخی و فهم حقایق و تحریفات در بستر فرهنگی است.

پیش‌فرض عصمت پیامبران قابل اثبات نیست

برخی دیگر از خاورشناسان از جمله آرتور جفری، پیش‌فرض عصمت پیامبر را نمی‌پذیرد و این فرضیات را ثابت نشده می‌داند. او می‌گوید: «محیط بت‌پرستانه زندگی پیامبر، ضرورتاً وی را به سمت بت‌پرستی سوق

داده است. بنابراین حضرت محمد ﷺ نیز پیرو آیین بت‌پرستی خاندانش بوده است، ... هر پیامبری از دین مردمش پیروی می‌کند و بنابراین [حضرت] محمد ﷺ نیز پیرو آیین بت‌پرستی خاندانش بوده است» (Shamoun, 2013: 1) «پیش‌انگاره مسلمانان آن است که [حضرت] محمد ﷺ یک شخصیت مذهبی بزرگ و یک پیامبر بود و لذا خداوند به طریقی ذهن و ضمیر او را به سمت مسیر درست متوجه می‌کرد. باین‌وجود این دقیقاً همان فرض اصلی و بنیادینی است که مورد بحث و گفتگو است.» (Ibid: 2)

عارضی و زمانمند بودن عصمت

سام شمعون می‌گوید: پیامبر از دوران بعثت به بعد دارای ویژگی عصمت شد و قبل از آن معصوم نبود: «محمد ادعا می‌کند پا جای پیامبران پیشین می‌گذارد، اما ادعاها و تعالیم او دقیقاً در تضاد با آموزه‌های انجیل است. به این معنا که او از سوی خدای واقعی هدایت نشده بود و ضرورتاً از هنگام طفولیت از تأثیرات الحادی و شرک‌آمیز جامعه‌اش مصون نبود. پیامبری او (بر فرض قبول) به این معنا نخواهد بود که خداوند او را همواره از بت‌پرستی خانواده‌اش محفوظ و مصون داشته است. کاملاً محتمل است که خداوند اجازه دهد که او به شعائر بت‌پرستانه پردازد و بعدها او را به این نتیجه برساند که این اعمال شرک‌آمیز، بیهوده و عبث‌اند.» (Ibid)

نقد و بررسی

اکثر قریب به اتفاق علمای اسلامی بر این مسئله اتفاق نظر دارند که انبیای الهی پیش و پس از احراز مقام نبوت، موحد و خدایپرست بوده‌اند و طبیعتاً پیامبر اسلام هم که افضل انبیاست، از این حکم مستثنا نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۳۱۳) این نکته (عصمت انبیا از شرک) در مناظره امام علی ﷺ با عالم یهودی (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۰ / ۴۵ - ۴۴) و نامه امام رضا ﷺ به مأمون (همان: ۲۵ / ۱۹۹) مورد توجه قرار گرفته است. پیامبر ﷺ براساس شواهد مسلم تاریخی، پیش از بعثت، آدابی همچون، نماز، روزه، حج، عمره و طواف خانه خدا را به‌جا می‌آوردند. پیوسته برای عبادت به غار حرا می‌رفتند، هفت دور پیرامون کعبه طواف می‌نمودند. البته مشرکین نیز خانه کعبه را محترم شمرده، اعمالی را به‌عنوان اعمال حج انجام می‌دادند. اما حج پیامبر ﷺ شباهتی به عادات آنان نداشت. در مناسکی همچون وقوف در عرفات، به‌وضوح امتیاز حج پیامبر ﷺ و تطابق آن با حج ابراهیمی آشکار بود. (قاری، بی‌تا: ۲ / ۲۰۹) ایشان از گوشت مُردار اجتناب می‌ورزید و برای استفاده از حیوانات حلال گوشت، آنها را تذکیه می‌نمودند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸ / ۲۷۲) بی‌تردید پیامبر ﷺ پیش از بعثت، مؤمن و موحد بوده و نه تنها بت‌ها را عبادت نکرده، بلکه به‌شدت از آنها بیزار بود. اگر پیامبر ﷺ در عمر خویش اندک تمایلی به پرستش بت‌ها از خود نشان داده بود، بهانه احتجاج مشرکان می‌شد، تا عمل خود را توجیه نمایند. کفار هرگونه نسبت ناروایی به پیامبر می‌دادند و حتی

ایشان را ساحر و مجنون می‌خواندند، اما هیچ وقت به او نسبت بت‌پرستی ندادند. (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۶۹؛ رازی، ۱۴۰۸: ۷ / ۳۴۰)

اگر پیامبر ﷺ سوابق خوبی نداشت گفتارش در مردم تأثیر نمی‌گذاشت و نمی‌توانست به عنوان الگویی تمام‌عیار به تربیت مردم بپردازد.

پیامبر قبل از بعثت به پاکی و خوش‌نامی اشتهار داشته، به همین دلیل هنگامی که آیه «وَأَنْزَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء / ۲۱۴) نازل شد، پیامبر ﷺ بالای کوه صفا رفت و بانگ زد: «ای قریشیان ... اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه، گروهی سواره هستند، آیا حرف مرا باور می‌کنید؟» ... گفتند: آری، تو در میان ما متهم و بدنام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده‌ایم. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۰۰)

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند در زبور نام مرا ماحی (محوکننده) گذاشت، زیرا خداوند به وسیله من بت‌پرستی را از روی زمین محو کرد.» (صدوق، بی‌تا: ۱۲۸؛ همو، ۱۴۰۳: ۴۲۵؛ همو، ۱۳۶۱: ۵۱ - ۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱ / ۳۹)

نمونه دیگر، ملاقات بحیرای راهب است؛ وقتی نشانه‌های پیامبر خاتم را در سیمای محمد نوجوان بازشناخت، برای آزمودنش او را به دو بُت لات و عَزَى سوگند داد، آن حضرت فرمود: «مرا به این دو سوگند نده که به خدا، هیچ‌گاه چیزی نزد من منفورتر از آن دو نبوده است.» (قاری، بی‌تا: ۲ / ۲۰۸؛ ابن کثیر، بی‌تا: ۲ / ۲۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵ / ۱۹۶)

امام علی علیه السلام فرمود: «به پیامبر ﷺ گفته شد: آیا هرگز بتی را پرستیده‌ای؟ فرمود: نه. گفتند: آیا هرگز شراب نوشیده‌ای؟ فرمود: نه، همواره می‌دانستم که آنچه مردم انجام می‌دهند، کفر است. درحالی‌که هنوز نمی‌دانستم کتاب و ایمان چیست.» (متقی هندی، ۱۹۹۲: ۱۲ / ۴۰۶) سخن امام علی علیه السلام نیز بیانگر ایمان و عصمت ایشان است: «وَلَقَدْ قَرْنَا اللَّهَ بِهِ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارِهِ؛ هنگامی که از شیر گرفته شد، خدا بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز، همشین او فرمود، تا راه‌های بزرگواری را پیمود و خوی‌های نیکوی جهان را فراهم نمود.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲)

پیامبر ﷺ در همه ۴۰ سال پیش از بعثت، در محیط سراسر بت‌پرستی جزیره‌العرب، هرگز بتی را سجده نکرد و به لهو و لعب آلوده نشد. «حتی بعثت الله محمداً ﷺ شهیداً و بشيراً و نذيراً، خير البرية طِفْلاً...؛ تا اینکه خداوند متعال محمد ﷺ را شاهد و بشارت‌دهنده و تهدیدکننده مبعوث فرمود. پیامبری که در دوران کودکی بهترین مردمان و در دوران بزرگسالی نجیب‌ترین آنان ... بوده است.» (همان: خطبه ۱۵۰)

۱. در تأیید اینکه پیامبر ﷺ پیوسته توسط ملائکه الهی مراقبت می‌شده، در کتب تاریخی، جریاناتی مربوط به دوران خردسالی حضرت ﷺ ذکر شده است. (ابن کثیر، بی‌تا: ۱ / ۲۵۲ - ۲۵۰؛ ماوردی، ۱۴۱۴: ۳۰۶ - ۳۰۵)

دلایل روایی ارتکاب گناه توسط پیامبران

شمعون برای ادعای عدم عصمت پیامبر ﷺ به برخی روایات متوسل شده است: «از این منابع به دست می آید که [حضرت] محمد [ﷺ] در محیطی بت پرستانه و شرک آلود متولد شد و خانواده اش مشرک بودند و هبل را می پرستیدند. از قول ابن کثیر روایتی را از ابن اسحاق نقل می کند: عبدالمطلب برای قربانی کردن یکی از پسران، وارد کعبه، محل خدای، هبل شد.» (Shamoun, 2013:12; Firsstone, 2001: 1 / 7)

نقد و بررسی

پیامبر ﷺ در برخی روایات بر عصمت خویش و اهل بیت خود تصریح نموده اند. از جمله:

(الف) «عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: انا و علي و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون و معصومون؛ ابن عباس می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من، علی، حسن، حسین و نه نفر دیگر از فرزندان حسین ﷺ پاک و معصوم هستیم.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۵ / ۲۰۱؛ بلخی قندوزی، ۱۴۱۶: ۲ / ۳۱۶؛ همان: ۳ / ۲۹۱ و ۳۸۴)

(ب) «عن النبي ﷺ انه قال: فانهم خيرة الله و صفة و هم المعصومون من كل ذنب و خطيئة؛ پیامبر اکرم ﷺ در مورد علی ﷺ و سایر ائمه فرمود: آنها برگزیدگان خداوندند و از هرگونه گناه و خطایی معصومند.» (صدوق، ۱۳۷۸: ۲ / ۷۵)

(ج) حتی اجداد پیامبر ﷺ همگی افراد صالح و شایسته اند. در روایات فراوان، به این نکته تصریح شده است. (مفید، ۱۴۱۳: ۱۳۹؛ طوسی، بی تا: ۴ / ۱۷۵ و ۸ / ۶۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۹۷ و ۷ / ۳۲۴؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۲ / ۶۵؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۹: ۸ / ۱۹۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۶ / ۴۵۷؛ قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۲۵؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۴ / ۶۹؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۴ / ۱۴۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۵ / ۹۸؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۳ / ۱۵۱؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۴۴۷؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱ / ۳۱۳؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۶ / ۸۰ و ۱۱۴؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۳ / ۳۳؛ همان: ۲۴ / ۵۳۷؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۴۴۰؛ ابن طاووس، ۱۳۶۷: ۵۹۰ - ۶۰۸ - ۶۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۲ / ۴۹؛ همان: ۱۵ / ۱۲۷؛ همان: ۷۴ / ۵۶؛ همان: ۹۶ / ۳۸۴؛ همان: ۹۷ / ۱۸۷؛ همان: ۹۸ / ۲۰۰ و ۳۳۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۳ / ۳۹۰)

پیامبر ﷺ خود را این گونه معرفی می کند: «من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم. خدای متعال آفریدگان را بیافرید و مرا بهترین آنان قرار داد، آنگاه آنان را به دو گروه تقسیم کرد و باز مرا در بهترین گروه آنان جای داد. سپس آنان را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین آنان قرار داد. آن گاه آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد. پس من از بهترین خاندان ها و پاک ترین شما هستم.» (ترمذی، ۱۴۱۴: ۵ / ۵۸۴؛ متقی هندی، ۱۹۹۲: ۱۱ / ۴۱۵)

بنابر متون تاریخی، عبدالمطلب جد پیامبر ﷺ مردی خدانشناس و یکتاپرست و به وعده روز جزا معترف و آداب و رسوم غلط اجتماعی را رها کرده بود. او به دلیل عمل به آیین حنیف ابراهیمی، به ابراهیم ثانی ملقب شده است. (مسعودی، بی تا: ۲ / ۱۰۴ - ۱۰۳؛ یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲ / ۱۱)

عصمت لازمه نقش تعلیمی و تربیتی انبیا

۱. بعثت پیامبر امری ضروری برای هدایت، تعلیم و آموزش انسان‌هاست.^۱
 ۲. اگر پیامبر در دریافت و ابلاغ وحی و در راهنمایی مردم مصون از خطا و لغزش نباشد، اطمینان مردم از آنان سلب و به اندازه خطای آنها در اطاعت، دچار شک و تردید می‌شوند.
 ۳. پیدایش تردید در مردم از طرف انبیا، با فلسفه و غایت بعثت سازگار نیست.
 ۴. پس عصمت نبی عقلاً ضروری است. (حلی، بی تا: ۴۷۴ - ۴۷۱)
- بنابراین کارکرد عصمت، از جهت اطمینان بخشی باید تا جایی باشد که نه تنها انسان را از گناه عمدی و سهوی حفظ کند، بلکه او را از جهل، خطا، سهو، نسیان و مغالطه در اندیشه و تفکر هم مصون نگه دارد. بنابراین، معصوم در بخش علم از اشتباه و در بخش عمل، از کار ناروا مصون است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶۵)
- از جهت دیگر ارتباط وسیع انسان و جایگاه گسترده او در هستی و استمرار او تا بی‌نهایت، ضرورت احتیاج به رسول و امام را مطرح می‌کند. انسان فرزند هفتاد ساله و محدود به دنیا نیست و حاکمی می‌خواهد که در مجموعه عالم‌های انسان، راهنمای او باشد، حاکمی که تمام راه را بشناسد و از تمامی جاذبه‌ها آزاد باشد که این آزادی و آگاهی، عصمت را تفسیر می‌کند و ملاک انتخاب رسول را مشخص می‌سازد.
- عقلاً مردم نمی‌توانند رسول را معین کنند. آنها به دل‌ها آگاهی ندارند و از فردا بی‌خبرند و این خداست که با توجه به عامل امتحان و آزمایش، رسولان را انتخاب می‌کند. هر کس پیامبر خودش نیست و بدون پیامبر، وحی را و کتاب را به دست بیاورند که وحی، مفسر می‌خواهد. (صفایی، ۱۳۸۶: ۸۶)
- ملاک انتخاب رسول، نه ثروت، نه قدرت و نه ایل و تبار اوست، بلکه ملاک، آزادی و آگاهی اوست؛ آزادی از کشش‌ها و جاذبه‌ها و آگاهی به راه‌ها آزادی از اینکه خود، باتلاق و بتی برای دیگران باشد و آگاهی به راه‌ها و باتلاق‌هایی که بر سر راه دیگران است.
- دو عنصر مهم باعث عصمت پیامبر از گناه می‌شود: یکی شناخت صراط مستقیم و دیگری ایمان و عشق باروری که در او مایه گرفته است. مثلاً اگر من امروز، از خطر جانی پرهیز می‌کنم و در این مسئله معصوم هستم؛ چون به شناخت رسیده‌ام، ولی شاید کوچک‌تر که بودم مار را در آغوش می‌کشیدم. عصمت نتیجه چنین شناختی است و نتیجه رسیدن به عشق‌های بزرگ‌تر از گناه و اصولاً یکی از راه‌های شناسایی رسول، همین عصمت اوست.
-
۱. ضرورت ارسال پیامبر در جای خود اثبات شده است.

نتیجه

تاریخ زندگی پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که مخالفان، هرگز ایشان را به پیشینه زشت و بد متهم نکرده‌اند. لازمه گرایش مردم به پیامبر ﷺ اعتماد است و لازمه اعتماد عصمت، تا مردم از عدم لغزش و گرایش پیامبر، به خود و دنیا مطمئن نشوند، به دعوت و وعده و وعید او توجه نمی‌کنند. به خاطر همین پیامبران نه تنها پس از بعثت، بلکه باید سابقه پیش از بعثتشان نیز از هر نوع آلودگی مبرا باشد. زیرا پیامبری که عمر خود را در معصیت و گناه صرف کند، و در نظر مردم، سیره او مملو از نقاط ضعف باشد، چگونه می‌تواند رسالت خود را پیش ببرد؛ دعوتی که پیش نیاز آن عصمت و اعتماد مردم است.

روایاتی که عصمت پیامبر ﷺ را پیش از بعثت زیر سؤال می‌برد، احادیث ساختگی هستند که عدم نقل این گونه احادیث در بسیاری دیگر از منابع اسلام خود دلیل بر بدبینی علمای اسلام نسبت به این گونه احادیث واهی است. علت استناد شمعون، جفری و ... به این روایات و ظواهر آیات، ناشی از عدم تسلط آنها به علوم دینی و قواعد استنباط آموزه‌های اسلامی است. اطلاع ناقص از تاریخ‌نگاری اسلامی، قواعد تفسیری، اصول فلسفی و کلامی و فرهنگ اسلامی و قیاس آموزه‌های اسلامی با مسیحیت باعث، سوءبرداشت خاورشناسان شده است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۶۴، تحقیقی در دین یهود، بی‌جا، انتشارات نگارش.
۴. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، ۱۴۰۷ ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار الجیل.
۵. ابن ابی‌داود سجستانی، عبدالله، ۲۰۰۴ م، کتاب المصاحف، دمشق، دارالتکوین للنشر و التوزیع.
۶. ابن سعد، محمد، ۱۴۰۵ ق، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت.
۷. ابن طاووس، رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر، ۱۳۶۷، اقبال الأعمال، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ج ۲.
۸. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۹۳۲ م، البدایة و النهایة فی التاریخ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. _____، بی‌تا، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ابن هشام، عبدالملک، ۱۴۰۹ ق، السیرة النبویة، قاهره، مکتبة السنة.
۱۱. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر.

- ۹۸ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۰، تابستان ۹۳، ش ۳۷
۱۲. اربلی، علی بن عیسی، ۱۳۸۱ ق، *کشف الغمة*، تبریز، مکتبه بنی هاشمی.
۱۳. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۹۵۹ م، *انساب الأشراف*، تحقیق محمد حمیدالله، مصر، دار المعارف.
۱۴. بلخی قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ۱۴۱۶ ق، *ینابیع المودة*، بی جا، دار الاسوة.
۱۵. ترمزی، محمد بن عیسی، ۱۴۱۴ ق، *سنن الترمزی*، بیروت، دار الفکر.
۱۶. تیسن، هنری، ۱۳۸۵، *الهیات مسیحی*، ترجمه طه میکائیلیان، تهران، انتشارات حیات ابدی.
۱۷. جاودان، محمدعلی، ۱۳۷۰، «ابن هشام و سیره او»، *آینه پژوهش*، ش ۱۱، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. جعفریان، رسول، ۱۳۷۸، *نقد و بررسی منابع سیره نبوی*، تهران، انتشارات سمت.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *تفسیر موضوعی قرآن*، قم، اسراء.
۲۰. _____، ۱۳۸۸، *پیامبر رحمت*، قم، اسراء، ج ۲.
۲۱. حلبی، علی بن ابراهیم، بی تا، *السیرة الحلبیة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۶ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۳. _____، بی تا، *کشف المراد*، قم، انتشارات مصطفوی.
۲۴. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی الخزاعی النیشابوری، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (تفسیر ابوالفتوح رازی)*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۵. رازی، فخرالدین ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۶. _____، ۱۴۰۸ ق، *عصمة الانبیا*، بیروت، مؤسسه البلاغ.
۲۷. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، بیروت، دارالکتاب العربی.
۲۸. سبحانی، جعفر، بی تا، *بحوث فی الملل و النحل*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۹۶۷ م، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید کیلانی، بی جا، مطبعة مصطفی البابی الحلّی.
۳۱. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۱، *معانی الاخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۳۲. _____، ۱۳۷۸، *عیون أخبار الرضا*، تهران، منشورات جهان.
۳۳. _____، ۱۴۰۳ ق، *الخصال*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۳۴. _____، بی تا، *علل الشرايع*، قم، انتشارات مكتبة الداوری.
۳۵. صفایی حائری، علی، ۱۳۸۶، *حکرت*، قم، ليله القدر، ج ۲.
۳۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۷. طبرسی، رضی الدین الحسن بن الفضل، ۱۴۱۲ ق، *مکارم الأخلاق*، قم، الشریف الرضی، ج ۴.
۳۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۳۹. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۹ ق، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، مصر، مطبعة الكبرى الأميرية.
۴۰. _____، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان عن تأویل ای القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.
۴۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۳۶۵، *تهذیب الأحکام*، تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴.
۴۲. _____، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۴۳. عاملی، جعفر مرتضی، ۱۴۰۳ ق، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۴. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر نور الثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۴۵. علم الهدی (موسوی) سید مرتضی علی بن حسین، ۱۴۱۱ ق، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۶. قاری، علی بن سلطان محمد، بی تا، *شرح الشفاء للقاضی عیاض*، دمشق، مؤسسه دارالعلوم لخدمة الكتاب الاسلامی.
۴۷. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ج ۱.
۴۸. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ج ۴.
۴۹. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵۱. ماوردی، علی بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *اعلام النبوة*، تحقیق خالد عبدالرحمن، بیروت، دارالنفائس.
۵۲. متقی هندی، علاءالدین، ۱۹۹۲ م، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، بیروت، مؤسسه الرسالة.

- ۱۰۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۰، تابستان ۹۳، ش ۳۷
۵۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۵۴. مراغی، مصطفی، ۱۳۶۵، تفسیر المراغی، مصر، مکتبه مصطفی البابی الحلبي.
۵۵. مسعودی، علی بن حسین، بی تا، مروج الذهب، بغداد، مکتبه الشرق.
۵۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵، سیری در سیره نبوی، بی جا، صدرا.
۵۷. مفید، محمد بن نعمان، ۱۳۹۹ ق، الارشاد، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۵۸. _____، ۱۴۱۳ ق، تصحیح الاعتقاد، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید.
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، پیام قرآن، قم، انتشارات مطبوعاتی هدف.
۶۰. میبدی، رشیدالدین، ۱۹۹۳ م، کشف الاسرار و عدة الابرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر.
۶۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۴۷، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۲. یوسفیان، حسن، ۱۳۷۷، پژوهشی در عصمت معصومان، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
63. Firestone, Reuven, 2001 CE, "Abraham", Encyclopaedia of the Qurān, Leiden, Brill.
64. Juynboll, Gautier H. A., 2002, "Hadīth and the Qur'ān", Encyclopaedia of the Qur'ān, Leiden, Brill.
65. Madelung, W., 1997 CE, "Isma", Encyclopaedia of Islam, Leiden, Brill.
66. Muir, W., 1861 CE, The Life of Mahomet, London.
67. Rubin, Uri, 2003 CE, "Muhammad", Encyclopaedia of the Qurān, Leiden, Brill.
68. Shamoun, sam, 2013, "Mohammad's Idolatry Revisited", www.asering-islam
69. Walker, Paul E., 2002 CE, "Impeccability", Encyclopedia of the Quran, Leiden, Brill.